



## ولایت فقیه از دیدگاه محقق اشکوری\*

علی عزیزی\*\*

اصل «ولایت» داشتن فقیه در میان فقها، مورد اتفاق است، ولی در محدوده اختیارات

\* سید ابوالقاسم اشکوری فرزند سید معصوم، در گیلان چشم به جهان گشود. او مقدمات، صرف و نحو را در زادگاه خود و علم کلام و حکمت را در شهر قزوین آموخت. آن‌گاه برای تحصیل سطوح عالی علوم اسلامی، راهی نجف اشرف شد و در محضر شیخ انصاری، میرزای شیرازی و میرزای رشتی (رحمهم الله) تلمذ کرد و پس از وفات اساتیدش، خود از اساتید بنام حوزه علمیه نجف شد.

از جمله تألیفات وی، حاشیه بر رسائل شیخ انصاری به نام «جواهر العقول» است که در واقع تقریرات درس استادش میرزا حبیب‌الله رشتی است. کتاب‌های مباحث الفاظ، رساله‌ای در لباس مشکوک و رساله‌هایی در فقه و نیز «بغیة الطالب فی شرح مکاسب» از تألیفات دیگر محقق اشکوری است. او به سال ۱۳۲۵ق. دار فانی را وداع گفته، چشم از جهان فرو بست.

شیخ آقا بزرگ تهرانی او را «عالم پرهیزگار و فقیهی مشهور» که در اواخر عمرش مرجع تقلید عده‌ای از اهالی گیلان بود، معرفی نموده است. در تقوا و وارستگی او همین بس که در اواخر عمرش به مقلدانش اعلام کرد که به مرجع دیگری عدول کنند.

بحث حاضر برگرفته از کتاب شرح مکاسب اوست که به صورت تعلیفه بر مکاسب در سه جلد نگاشته شده است. به خاطر دقت نظر مؤلف و اهمیت بحث ولایت فقیه، بخشی از آن را برای خوانندگان صاحب اندیشه و دانشور مجله برگزیده و تقدیم می‌کنیم.

\*\* پژوهشگر و دانش‌آموخته حوزه علمیه قم.



«ولی فقیه» اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را محدود به افتاء، قضا و امور حسبیه دانسته و برخی دیگر، این اختیارات را گسترده و مانند اختیارات امام معصوم در اداره جامعه می‌دانند.

محقق اشکوری از جمله قائلین نظریه دوّم است. وی در این اثر، اختیارات فقیه عادل را از باب «نیابت» به اثبات می‌رساند و در ارائه ادلّه به قرآن، سنّت و عقل استناد می‌کند.

\* \* \*

### ◀ مقدمه

بحث ولایت فقیه همواره در فقه مطرح بوده و فقها در ادوار مختلف بدان پرداخته‌اند. هر چند تا پیش از ملا احمد نراقی و نگارش «عوائد الایام» که به طور مستقل و مستوفای این بحث پرداخته، اثر و رساله مستقلی تحریر نیافته است، ولی فقها به تناسب مباحث مختلف، ولایت فقیه را مطرح ساخته و برای اثبات آن همت خویش را به کار برده‌اند؛ به گونه‌ای که اصل «ولایت داشتن فقیه» در میان فقها مخالفی نداشته و ادعای اجماع نسبت به آن، امری دور از دسترس نمی‌نماید؛ اگر چه در محدوده اختیارات فقیه، اختلاف به چشم می‌خورد و فقها در این مسأله دو دسته شده و صاحب دو نظریه‌اند؛ دسته‌ای از ایشان این اختیارات را مبسوط دانسته و ولایت فقیه را نازل منزله ولایت معصوم قلمداد کرده‌اند و برخی دیگر آن را محدود به افتاء، قضا و امور حسبیه دانسته‌اند.

فقیه اعظم شیخ مرتضی انصاری رحمته‌الله نیز در انتهای «کتاب البیع» مکاسب، ذیل عنوان: «من جمله اولیاء التصرف فی مال من لایستقل بالتصرف فی ماله؛ الحاکم» این بحث را مطرح کرده و با تعریف و تبیینی که از حاکم می‌کند؛ «و المراد منه: الفقیه الجامع لشرائط الفتوی» موضوع مبحث خویش را بسط داده و به ذکر مناصب فقیه و از جمله «ولایت» می‌پردازد.

شیخ انصاری در این اثر با محدود دانستن ولایت فقیه به امور حسبیه، از جمله طرفداران گروه دوم قرار می‌گیرد؛ اگر چه در مواضع دیگر از آثار وی، این محدودیت به چشم نمی‌خورد.



سید ابوالقاسم اشکوری که خود در عداد شاگردان شیخ شمرده شده در کتاب «بغیة الطالب فی شرح المکاسب» اگر چه در مقام شرح کلمات شیخ برآمده ولی نقادانه دلایل شیخ نسبت به محدودیت ولایت فقیه به امور حسبیه را رد می‌کند و محققانه به ارائه مستندات خویش در اثبات نظریه «ولایت مطلقه فقیه» می‌پردازد که این قلم، در این مقال، همت خویش را معطوف معرفی نظرات وی در این اثر می‌نماید.

### ◁ عنوان ولایت

شیخ انصاری رحمته الله ولایت را تحت دو عنوان قابل تصور می‌داند:  
 «الاول؛ استقلال الولی بالتصرف...»؛ استقلال ولی در تصرف، با قطع نظر از این که تصرف غیر، منوط به اذن او باشد یا نه.

«الثانی؛ عدم استقلال غیره بالتصرف...» تصرف غیر، منوط به اذن ولی است، اگر چه ولی، خودش استقلال در تصرف نداشته باشد.

مرحوم اشکوری ضمن وارد کردن ایراد به شیخ در مورد تقسیم ولایت به دو عنوان پیش‌گفته، «توقف تصرف غیر بر فقیه» و «استقلال فقیه در تصرف» را غیر قابل تفکیک می‌داند و به ارائه نظریه خود در این مرحله، که همان نظریه فاضل نراقی و اصحاب است، می‌پردازد و آن را میزانی جامع برای همه موارد اتفاق و اختلاف بر می‌شمارد:

ولایت برای فقیه یعنی: هر آن چه برای امام معصوم ثابت است، برای فقیه نیز ثابت باشد، مگر آن چه با دلیل از تحت این عنوان خارج و استثناء شود. در این صورت، ولایت شامل همه فروع «وجوب اطاعت»، «وکالت»، «ولایت» و «نیابت» می‌شود.

در اینجا است که بحث می‌شود:

اولاً: آیا چنین عنوانی برای فقیه قابل اثبات است یا خیر؟

ثانیاً: در صورت اثبات، آیا دلالی بر خروج بعضی از موارد فوق یافت می‌شود یا همه فروع را در بر می‌گیرد؟ بدیهی است، اگر چنین باشد، همه آن چه برای امام معصوم ثابت است برای فقیه نیز ثابت می‌شود و حتی آن چه به انگیزه‌های شخصی و سیاسات؛ اعم از قتل نفس، گرفتن مال، مطالبه خمس یا زکات، امر به جهاد ابتدائی و اذن در نماز جمعه و نماز عیدین، در محدوده اختیارات فقیه قرار می‌گیرد که در ادامه به بررسی آن می‌پردازد.



## ◀ عنوان بحث در «عوائد الايام»

«كل فعل متعلق بأمور العباد في دينهم أو دنياهم ولا بد من معرفته ولا مفرّ منه عقلاً أو عادةً من جهة توقف أمر المعاش و المعاد لواحد أو جماعة عليه و اناطة انتظام الدين به شرعاً من جهة ورود أمر به أو اجماع أو نفى ضرر أو عسر أو حرج أو فساد على مسلم أو ورود اذن فيه من الشارع أو دليله أو نحو ذلك فهل هو ثابت للفقهاء أم لا؟»<sup>۱</sup>

این عنوان در واقع بخشی از عنوانی است که نراقی پیش تر مطرح کرده و ما نیز آن را برگزیدیم و آن این که، هر اختیاری برای پیامبر یا امام ثابت است، برای فقیه نیز ثابت است.

## ◀ ولایت فقیه در «القواعد و الفوائد»

مرحوم شهید اول در «القواعد و الفوائد»، بحث را به گونه دیگری آغاز کرده است:

«كل قضية وقع النزاع فيها في اثبات شيء أو نفي شيء أو كيفية وكل أمر وقع فيه اختلاف بين الفقهاء والعلماء كثبوت الشفعة مع الكثرة أو ما احتيج فيه الى التقديم كالارش و تقدير النفقات أو الى ضرب مدة كالايلاء و الظهار أو الى الالتقاء كاللعان فهو الى الحاكم و مما يحتاج اليه القصاص نفساً و طرفاً و الحدود و التعزيرات أو حفظ مال الغائب كالودائع و اللقطات».<sup>۲</sup>

این عنوان نیز خواسته ما را که در صدد بیان آن هستیم، تأمین نمی کند. ما در صدد بیان اموری هستیم که اقتضا دارند زمامشان به دست امام باشد؛ پس این مورد برای ما سودی ندارد؛ زیرا صرف وقوع اختلاف و نزاع، موجب نمی شود که آن امر به امام مربوط باشد و اگر مثال شفعه را که جنبه مالی هم دارد نیاورده بود، عنوان «آن چه مورد اختلاف بین فقهاست» شامل عبادات هم می شد، با این که در این عرصه، ولایت برای احدی، حتی امام علیه السلام ثابت نشده است. به علاوه این که در قیمت گذاری و تعیین مقدار نفقه، عرف ملاک و میزان است، بدون آن که فقیه در آن نقشی داشته باشد؛ مگر آن که عرف و کارشناسان، در مقدار آن اختلاف داشته باشند و لازم باشد که شخص مدعی بهای بیشتر، بینه ای اقامه کند؛ در این صورت، نیاز

۱. عوائد الايام تفاوتی جزئی با متن فوق دارد.

۲. القواعد و الفوائد با عبارت فوق تفاوت هایی دارد.

به صدور حکم از جانب حاکم خواهد بود، ولی به هر حال، مشمول همان معیار اول در کلام شهید خواهد شد.

البته معیار چهارم در کلام شهید - صرف نظر از ایراد ما به همه ضوابط یاد شده - ذاتاً صحیح است؛ چون تعیین زمان درظهار و ایلاء، تا چهار ماه به دست حاکم است. خلاصه آن که بهترین معیار - که همه موارد اتفاق و اختلاف را در بر بگیرد - آن است که گفته شود: «آیا هر آن چه برای امام علیه السلام ثابت است، برای فقیه هم ثابت است که در صورت اثبات، فقط امور شخصی با استناد به اجماع، از اختیارات فقیه نیست، هر چند برای امام ثابت باشد یا نه، در هر صورت فقیه اختیارات معصوم را ندارد؟»

### ◁ آیا اطاعت از فقیه مانند اطاعت از معصوم، ثابت است؟

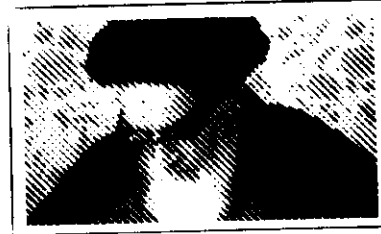
اطاعت از امام و فقیه در اموری که به تبلیغ احکام دین مربوط می شود، بالاجماع ثابت است، اما اطاعت از اوامر و نواهی فقیه در امور سیاسی مانند: دستور قتل یا گرفتن مال یا جهاد ابتدائی و مانند آن که مصالح سیاسی اقتضای آن ها را دارد، مورد اشکال و اختلاف است و تا دلیلی بر وکالت فقیه از امام یا نیابت فقیه از امام، قائم نشود، نمی توان آن را پذیرفت. اما «وکالت» فقیه از جانب امام، تنها در «سهم امام از خمس» ثابت است؛ مثلاً اگر مالی را به امام علیه السلام ببخشند و هبه کنند، فقیه می تواند به وکالت از امام آن را بپذیرد؛ اما در مثل ولایت امام بر نکاح، وکالت فقیه از جانب امام ثابت نیست.

اما اگر «نیابت» فقیه از جانب امام - که اعم از وکالت است - ثابت شود، همه مقامات برایش ثابت خواهد بود؛ یعنی هر آن چه امام معصوم در آن بسط ید (اختیارات) دارد، فقیه نیز به خاطر داشتن نیابت از معصوم، همان بسط ید و اختیار را دارد؛ بنابراین شامل تمام فروع اعم از وجوب اطاعت، ولایت و وکالت می شود.

البته مؤلف «القواعد والفوائد» می نویسد: برای ثبوت نیابت فقیه در امور، پنج شرط لازم است:

- ۱- نیابت در اموری نباشد که مباشرت امام در آن شرط است.
- ۲- از اموری که جزء اختصاصات امام معصوم است، نباشد.
- ۳- از مواردی نباشد که دلیل بر عدم ثبوت آن برای فقیه اقامه شده است.
- ۴- انجام آن امر بر امام جایز باشد؛ مثلاً فقیه نمی تواند به نیابت از امام نماز بی وضو





بخواند؛ چون چنین فعلی بر امام هم جایز نیست.  
۵- نیابت از شوون امام باشد؛ مثلاً مطالبه نفقه از کسی که پرداخت نفقه بر او واجب است، شأنی برای امام نیست، هر چند اگر مطالبه کرد، اطاعت واجب می شود.

### ◀ بررسی دلایل اثبات نیابت فقیه

از نکات حائز اهمیت در مورد این اثر که نشان دهنده توان علمی نویسنده و تبخّر قلم اوست، شیوه اثبات نظریات و استدلال‌ها است؛ به طوری که وی مستنداتش را در ضمن اشکالاتش بر شیخ می آورد و در مواردی هم به حسب نیاز خود ابتدا به ارائه دلیل می پردازد.

نویسنده در بررسی دلایل ولایت فقیه، به ارائه و نقد دلایلی می پردازد که به نظر وی شیخ علیه السلام در مورد آن‌ها اهمال کرده است؛ بدین معنا که یادکر نکرده و یا در نحوه استدلال، دچار خطا گردیده است:

#### □ الف) کتاب

نخستین دلیلی که خود نویسنده برای اثبات ولایت مطلقه فقیه ارائه می کند، آیه شریفه: ﴿اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾<sup>۱</sup> است که به تبیین آن می پردازد:

به مقتضای عموم زمانی آیه شریفه، زمین هیچ‌گاه خالی از ولی امری که اطاعتش بر همگان واجب است، نخواهد بود. از این رو در زمان غیبت امام دوازدهم، حضرت صاحب الزمان (عج الله فرجه الشریف) این منصب الهی شایسته کسی جز فقها نیست.

اگر کسی اشکال کند که: در زمان غیبت، اگر چه حضرت صاحب الزمان در پرده غیبتند و ظهور ندارند، لیکن با وجود حضرتش، این مقام عالی الهی بر غیر ایشان، زینده نخواهد بود.

پاسخ این است که: مقصود از ولی امری که در هر زمانی بوده و اطاعتش





هم واجب باشد، کسی است که مردم بتوانند در امور معاش و معاد و نیز سیاسات به او مراجعه کنند، اولی الأمر در زمان غیبت، کسی نیست غیر از فقیه جامع الشرائط.

نتیجه آن که برای اثبات وجوب اطاعت از فقیه در عصر غیبت، به معنای «اولی الأمر» مراجعه می‌کنیم:

اگر پذیرفتید که مراد از اولی الأمر در هر عصر، کسی است که رجوع به او در امور معاش و معاد جایز باشد، که در این صورت وجوب اطاعت از فقیه متعین می‌شود.

اما اگر معنای اولی الأمر را در ائمه معصومین علیهم السلام منحصر دانستید، با تمسک به ادله دیگر که در ادامه خواهد آمد ثابت خواهیم کرد که فقها ولاة امر هستند (صغرا).

با رجوع به آیه شریفه، در می‌یابیم که اطاعت از اولی الأمر واجب است (کبرا).

بنابراین، اثبات می‌شود که اطاعت از فقیه در زمان غیبت واجب است (نتیجه).

#### □ (ب) سنت

شیخ صدوق از فضل بن شاذان روایت کرده که امام رضا علیه السلام ضمن بیان علل حاجت و نیاز مردم به امام فرمودند:

«و منها: انا لانجد فرقة من الفرق و لامة من الملل عاشوا الا بقیم و رئیس؛ لما لا بد لهم منه فی أمر الدین و الدنیا، فلم یجز فی حکمة الحکیم أن یترك الخلق بما یعلم أنه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به»<sup>۱</sup>.

«و از دلایل حاجت و نیاز مردم به امام، این است که ما نمی‌یابیم گروه (متشکل) و یا ملتی (منسجم) را که بدون سرپرست و رئیس به زندگی خود ادامه دهند (و متفرق و



مضمحل نشوند؛ چراکه در امور دین و دنیای خویش، به او نیاز مندند. پس دور از حکمت حکیم است (جایز نیست برای او) که در امور خلق، چنین امری را که نیاز ضروری عباد و مایه قوام و دوام آنها است، نیندیشیده باشد.»

اگر چه شیخ انصاری این روایت را ذکر کرده و به مفاد آن در حد اثبات «و جوب اطاعت از امام معصوم» اکتفا نموده، ولی به نظر مصنف، انصاف این است که این روایت و جوب اطاعت از فقیه را هم اثبات می کند، به همان دلیل که وجوب اطاعت از امام معصوم را ثابت می کند و این همان نیابتی است که مؤلف در صدد اثباتش می باشد؛ چراکه اگر از حاجت مردم در زمان غیبت از امام سؤال می شد و امام سکوت می کرد، دور از شأن او بود که سؤالی را که مورد ابتلای مردم است پاسخ ندهد و اگر پاسخ دهد که مردم به زمامدار نیاز ندارند، علاوه بر آن که ملازم فساد و هرج و مرج است، با این سخن امام که بقا و قوام بندگان بر وجود زمامدار متوقف است، منافات دارد و اگر بفرماید: احتیاج است، این همان مطلوب ماست.

شیخ انصاری در بررسی «ولایت فقیه»، روایاتی را نقل می کند که برخی با استناد به این اخبار، فقها را جانشینان ائمه معصومین علیهم السلام دانسته اند. تعدادی از این روایات عبارت اند از:

«ان العلماء ورثة الأنبياء و ذاك ان الانبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن

ورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها أخذ بحظ وافر»<sup>۱</sup>.

«مجاری الامور بید العلماء بالله، الامناء علی جلاله و حرامه»<sup>۲</sup>.

«... قد جعلته عليكم حاكماً»<sup>۳</sup>.

«هم حجتى عليكم و أنا حجة الله»<sup>۴</sup>.

شیخ انصاری بار د این برداشت از اخبار می گوید:

«لكن الانصاف - بعد ملاحظة سياقتها أو صدرها أو ذيلها - يقتضي الجزم بأنها فى مقام بيان وظيفتهم من حيث الاحكام الشرعية لا كونهم كالنبي والائمة - صلوات الله عليهم - فى كونهم أولى بالناس فى أموالمهم».

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸ من ابواب صفات القاضی، ح ۲

۲. تحف العقول، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۰، ح ۳۷

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، ح ۱

۴. همان، ح ۹



نویسنده در مقام پاسخ‌گویی برآمده و در توضیح این اخبار، مقدمه‌ای مبسوط ذکر کرده و سپس به روایات و تحلیل آن‌ها و پاسخ اشکالات می‌پردازد:

اگر اصل را در «اخبار از خداوند» (تبلیغ دین خدا) مانند «اخبار از مردم» بر ممنوعیت بدانیم مگر آنکه دلیلی بر جواز داشته باشیم، بدون شک رسالت نیز قابلیت برای جانشینی را دارد و پیامبر با تعیین جانشین می‌تواند اجازه اخبار از خداوند را به جانشین خود بدهد. و کمترین فایده آن، دفع توهم ممنوعیت است ولی اگر اصل بر اباحه باشد، رسالت قابل استخلاف نیست؛ چون فایده‌ای ندارد؛ برای این که فرض بر جواز اخبار توسط هر کسی است که به مفاد خبر آگاه باشد. بنابراین مبنا پیامبر با تعیین جانشین اجازه چه چیزی را به جانشین خود می‌دهد؟ البته چنان که شخص مجهول‌الحالی به رسالت منصوب شود حاکی از آن است که شخص منصوب عالم است؛ چون در شخص منصوب به رسالت، علم معتبر است؛ هم چنان که عدالت معتبر است. اما در ریاست، علم اعتبار ندارد و فقط عدالت کافی است. از همین روست که برخی از مراتب ریاست برای مؤمن عادل که جاهل به احکام هم باشد روا و ثابت است.

اگر شخص شناخته شده‌ای را نصب کند و ما هم معتقد باشیم که اصل در اخبار از خداوند اباحه است - چنان که مبنا صحیح همین است - معلوم می‌شود که او را به ریاست نصب کرده است چون بنا بر این مبنا نیازی نبود کسی را به جانشینی خود برای اخبار از خداوند یعنی تبلیغ دین نصب نماید. به همین دلیل ما بر علمای اهل سنت اشکال می‌گیریم که با توجه به پذیرش این مبنا و ثبوت جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام که از جهت عصمت و علم به احکام، فرد شناخته شده‌ای است و اخبار از پیامبر هم که بنا بر مبنا صحیح است، در نتیجه جانشینی آن حضرت حتماً بر جانشینی در شأن ریاست و سیاست بوده است.

بنا بر این توضیح، استدلال به اکثر این روایات برای اثبات عموم نیابت، صحیح و بجاست؛ زیرا اگر پیامبر یا جانشین پیامبری، هنگام مسافرت بگوید که فلانی «جانشین من» یا «امین من» یا «به منزله من» یا «حجت من» و «مرجع شما در حوادثی که برایتان پیش می‌آید» است و «مجاری امور و احکام شما» به دست اوست و او «عهده‌دار رعیت» من است؛ چنان که مضمون ادله نصب و برخی از روایات دیگر است، همه این واژه‌ها و عناوین، دلالت دارند که او همه اختیارات پیامبر یا وصی پیامبر را که مربوط به شأن ریاست او می‌شود، داراست و نیز همه آثاری را که بر رسالت او جعل شده و قابل واگذاری به دیگری است، دارد هم چنین با



توجه به وضعیت حکام و سلاطین که به هنگام مسافرت، برای خود، با خصوصیات و اختیارات وسیع، جانشین نصب می‌کنند، کسی در این مطلب روشن تردید نمی‌کند.

پس این که این روایات بر شأن تبلیغی آنان حمل شود، صحیح نیست؛ زیرا همان طور که پیش تر یادآور شدیم، اصل در «اخبار از خداوند» (تبلیغ دین) اباحه است و در این صورت روایات یاد شده - اگر نگوئیم حمل بر دو شأن رسالت و ولایت می‌شود - بی فایده خواهند بود؛ چون برای اخبار از خداوند، دیگر نیازی به تعیین جانشین وجود ندارد، بلکه اساساً این شأن - بنا بر این مبنا - قابل جانشینی نیست. و جوب تبلیغ دین از آثار عقلی رسالت است، در حالی که امور تعبدی مربوط به رسالت، قابل استخلاف و واگذاری به جانشین است، به ناچار باید بر هر دو شأن رسالت و ولایت آنان حمل شود.

اگر اصرار ورزیده و معنای عرفی متبادر از «خلیفه» را، خلافت در مطلق امور ندانید و آن را بر خصوص جانشینی در تبلیغ احکام حمل کنید، پاسخ خواهیم داد: تفریح «فاحکم بین الناس» در آیه شریفه، بر جمله «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض» قرینه است بر این که: مراد از خلافت؛ اعم از جانشینی برای احکام و حکومت و قضاوت است. اگر در این آیه توانستیم از «جانشین برای تبلیغ احکام» به «مطلق امور» تعدی کنیم، به سبب قاعده حکمت، در خطابات شرعی دیگر نیز خواهیم توانست به مطلق امور مربوط به ریاست سرایت دهیم. شارح و ناقد کلام شیخ اعظم انصاری، در ادامه به تبیین بیشتر دیدگاه خود پرداخته و برخی از امور ویژه امام معصوم را از حوزه دخالت فقیه خارج شمرده است.

از نظر وی، همه آثاری که از جهت ریاست و ولایت، عقلاً و شرعاً، برای امام ثابت است؛ مانند آثار شأن رسالت و تبلیغ، برای فقیه نیز ثابت است. در نتیجه آثاری که مربوط به ریاست وی نباشد؛ مانند آثار مربوط به عبادت و اطاعت و عصمت امام و آشکارکردن امور خارق العاده که نه شرعاً و نه عقلاً از آثار و لوازم ریاست نیست، بلکه از آثار شرعی رسالت است، از شمول ولایت فقیه خارج می‌باشد. لازمه خروج این آثار، خروج دو نوع از امور است:

نخست، و جوب اطاعت امام در اموری که به مصلحت خود او مربوط می‌شود. اما آنچه به مصالح شخص مأمور یا عموم مردم مربوط می‌شود، برای فقیه نیز ثابت است؛ زیرا این گونه امور به شأن «ریاست و سرپرستی امام» مربوط می‌شود که حق تصمیم‌گیری در باره صلاح و فساد مردم را دارد.



دوم، امور تعبدی که هیچ ارتباطی به شأن ریاست امام ندارد و هر کسی متصدی آن‌ها شود، مفسده‌ای بر آن مترتب نمی‌گردد.

### □ ج) اجماع

اگر چه شیخ انصاری رحمته‌الله نسبت به حق تصرف و وجوب اطاعت از امام، ادعای اجماع کرده و آن را آشکار توصیف نموده، ولی شارح این ادعا را مخصوص وی دانسته و چنین اجماعی را ثابت نمی‌شمارد. با این حال، تحصیل اجماع از برخی فتاویٰ فقها در مواضع مختلف قابل حصول است؛ مثلاً از تعلیل فقها به «واجب الاطاعة بودن امام» برای اثبات «وجوب پرداخت زکات به امام» یا «الزام کسی برای پذیرفتن منصب قضا» می‌توان به این امر رسید.

### □ د) عقل

حصول بسیاری از امور در جامعه، مطلوبیت داشته و قوام جامعه، مبتنی بر آن‌هاست و این امور سامان نمی‌یابند مگر با وجود حاکم و رئیس؛ چنان که امام رضا علیه‌السلام به این مطلب اشاره فرمودند که در دلیل قبل ذکر شد: «...انا لانجد فرقة من الفرق ولا ملة من الملل عاشوا و بقوا الا بقیم و رئیس...».

شیخ رحمته‌الله در اثبات وجوب اطاعت از امام معصوم، به دلیل عقل استناد می‌کند و مطلوب خویش را از راه مستقلات عقلی و غیر مستقلات عقلی به اثبات می‌رساند که مؤلف نیز ضمن تأیید، به توضیح و تبیین آن پرداخته و نیابت فقیه عادل را از این طریق اثبات می‌کند.

### ◁ حکم استقلالی عقل به لزوم شکر منعم

مبنای وجوب شکر منعم این است که عقل استقلالاً به دفع ضرر محتمل (ضرر اخروی) حکم می‌کند و از آن جا که ممکن است در اطاعت از ائمه در برخی موارد متحمل ضرر دنیوی (نفسی یا مالی) شویم، با توجه به این که ضرر اخروی بزرگ‌تر و اعظم از آن است، باز هم حکم عقل ثابت بوده و دچار خلل نمی‌شود؛ چرا که ارتکاب ضرر قطعی کم، به خاطر جلوگیری از ضرر احتمالی زیاد، از جمله سیره‌های قطعی عقلاست، همان‌طور که مردم داروهای گران‌قیمت و حتی دارای عوارض نامطلوب را به خاطر درمان بیماری‌های خود مصرف می‌کنند.



مقاله





حال، چنان‌که مبنای دیگری را در وجوب شکر منعم قائل شویم که عبارت است از: «ادراکِ حُسنِ شکرِ منعم و قبحِ ترکِ شکرِ او»، با این فرض، ادعای استقلال عقل در غیر وجوب شکر منعم - یعنی وجوب اطاعت منعم، مطلقاً - ادعایی قابل تردید خواهد بود؛ هم‌چنان‌که در مورد منعم دنیوی همین گونه است. البته در نعمتی که شکرش و اطاعت از منعمش واجب است، فرقی بین نعمت تبلیغ احکام و نِعَم دیگری که از جانب ائمه علیهم‌السلام به ما می‌رسد نیست؛ چراکه از اخبار زیادی استفاده می‌شود که ایشان واسطه در فیوض اخروی و حظوظ دنیوی هستند و این که برخی گفته‌اند: «فقط در نعم دنیوی شکر نعمت واجب است، برخلاف واسطه در فیوض اخروی»، توهمی باطل است؛ چراکه ایشان به خاطر شأنی که دارند، فیض‌ها را از صاحب آن‌ها درخواست می‌کنند و عقل هم حکم به شکر این وساطت می‌کند؛ چنان‌که - بعد از مفروض بودن وجوب شکر نعمت تبلیغ - شکر انبیای گذشته را واجب می‌شمارد و به همین سبب شکر فقها را نیز واجب خواهد شمرد؛ زیرا که ایشان، طبق روایت، برتر از انبیاء بنی اسرائیل هستند.

### ◁ حکم غیراستقلالی عقل به پیروی از امام

مصنف در این مرحله در مورد ولایت فقیه و جانشینی امام بحثی نمی‌کند و در واقع به توضیح عبارات شیخ رحمته‌الله می‌پردازد که خلاصه آن چنین است: چنان‌که «ابوت» در نظر عقل موجب و مقتضی اطاعت از پدر است، «امامت» به طریق اولی مقتضی وجوب اطاعت مردم از امام است؛ البته وجوب اطاعت از امام به اوامر شرعی هم اختصاص ندارد و همه اوامر عرفی و سیاسی؛ اعم از سلطنت بر اموال و انفس را شامل می‌شود؛ لیکن با تبیینی که مصنف از حدود و اختیارات امام، در ضمن پاسخ‌گویی به مستشکلین می‌کند و از همتی که در مراحل دیگر، صرف اثبات نیابت فقیه از جانب امام می‌نماید، می‌توان دریافت که مقصود وی، اولاً: مبسوط بودن اختیارات امام، حتی در مورد اموال و نفوس است و ثانیاً: تسری این اختیارات به فقیه و تأکید بر دامنه وسیع اختیارات ولی فقیه است.



محقق اشکوری در ادامه، برخی از شؤون مورد بحث در کلام شیخ اعظم انصاری؛ مانند پرداخت زکات و خمس، اجرای حدود، تزویج دختر خردسال و غیر مکلف، طلاق زوجه شخص حاضر، ولایت بر غایب و ولایت بر غیر اموال و... را نقد و بررسی کرده که تبیین دیدگاه وی در این زمینه را - که در حقیقت بحث از ثمرات ولایت فقیه عادل در شؤون مختلف زندگی مردم است - به مجالی دیگر وامی گذاریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
المرسلین  
الطیبین الطاهرین  
آل محمد الطیبین  
الطاهرین



پیشکش و علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پہاں جامع علوم انسانی

